

جنسیت، زن و علم آموزی در ادب اسلامی

متن زیر مباحثه مکتوب دکتر صدیقه و سملی و حسن یوسفی اشکوری است در باب جنسیت، زن و علم آموزی در تاریخ، فقه و ادب اسلامی.

اشکوری: در این قسمت می‌کوشم از باب مقدمه فتح باب کنم و در واقع صورت مسئله را تا حدودی روشن کنم. تبادل نظرهای بعدی، صورت مسئله را روشن تر می‌کند و امیدواریم در نهایت به روشنگری‌های مفید منتهی شود. یکی از موضوعات مهم و پر مناقشه در شریعت اسلامی و به تعبیری در سنت کلامی و فقهی اسلام «مسئله زن» است که می‌توان آن را در زیر مجموعه جنسیت در تفکر اسلامی طبقه‌بندی کرد. هرچند در گذشته و حتی در زمان و زمانه نبی اسلام نیز برخی مسائل مربوط به جنس زن و حقوق مرتبط با وی محل بحث و گفتگو و مناقشه بوده و شماری از اصحاب پیامبر بعضی از اصلاحات حقوقی به سود زنان را بر نمی‌تابیدند (شاید نامدارترین آنان عمر بن خطاب بود که بعدها به جانشینی سیاسی محمد نیز دست یافت) اما در روزگار جدید، که در پی مواجهه مسلمانان با جوامع غربی و اروپایی در

دویست سال اخیر رخ داد، چالش‌هایی تازه در قلمرو دین و دستاوردهای جهان مدرن و از جمله در موضوع جنسیت، زن و اسلام و در واقع فقه سنتی پدید آمد که البته با واکنش‌هایی متفاوت و در مواردی متعارض در میان مسلمانان مواجه گردید.

در گروه انبوه مسائل مربوط به زنان در این مواجهه نوپدید، مسئله جواز و یا عدم جواز علم آموزی زنان مسلمان از منظر شریعت اسلام و به طور خاص فقه اسلامی بوده است. البته این علم آموزی از آموختن خواندن و نوشتن ساده آغاز می‌شد تا تحصیل در مدارس جدید و یا الهام گرفته از سنت مدارس نوین اروپایی و در عالی‌ترین سطوح تحصیلات دانشگاهی و پژوهشی دامن می‌کشید. هرچند شماری از نواندیشان مسلمان منعی برای سوادآموزی دختران و زنان نمی‌دیدند و حتی آن را حق نیمی از جوامع انسانی و مسلمان می‌دانستند و مشوق تحصیل زنان بودند. اما واقعیت این است که اغلب دینداران در تمامی جوامع اسلامی در گذشته‌های نه چندان دور حتی خواندن و نوشتن ساده و ابتدایی را برای زنان و دختران مسلمان روا ندانسته و گاه با استفاده از اصطلاحات فقهی «حرام» می‌شمردند. قصه پرقصه مدارس دخترانه در ایران پس از مشروطیت کم و بیش روشن است و از چالش‌های آن آگاهیم. بگذریم که در آن زمانها شماری از علما و شریعتمداران حتی درس خواندن پسران در مدارس جدید و با آموزش نوین غربی نیز، البته به دلایل غیر جنسیتی، مخالف بودند.

با این همه، اکنون تا حدود زیادی فضا و شرایط به سود زنان تغییر کرده و زنان پر شماری در حال حاضر در تمامی جوامع اسلامی و از جمله در ایران در سطوح عالی تحصیل کرده و در واقع عرصه مردانه سنتی دیرین علم آموزی را در نوردیده و پا به پای مردان جامعه به علم و تحقیق اشتغال دارند و فرآورده‌های علمی آنان چندان کمتر از مردان نیست. اما هنوز هم از یک سو اصل سوادآموزی دختران و زنان نزد شماری از دین باوران با مخالفت و چالش مواجه است و از سوی دیگر موانع زیادی برای زنان به اعتبار جنسیت در سطوح مختلف اجتماعی و مدیریتی و حتی علمی قرار دارد که به نوعی با برخی قواعد و باورهای سنتی مذهبی توجیه می‌شود و به عبارتی تبعیض

علیه زنان را اسلامیزه می‌کند.

دلیل و یا دلایل چنین باورهایی در موضوع جنسیت و به طور خاص ممنوعیت و یا محدودیت علم آموزی زنان چیست؟ و مستندات شرعی آن کدام است؟ احیانا زمینه‌ها و عوامل اجتماعی این سنت دیرپا و ستر مردسالارانه و می‌توان گفت زن‌ستیزانه چه می‌تواند باشد؟

در گفتگوهای بعدی تلاش می‌شود در پرتو روشنگری‌های پژوهشگرانه این پرسش‌ها پاسخ و یا پاسخ‌هایی درخور بیابند.

وسمقی: دین محصول افکار و عقاید انسانهای بسیاری در طول تاریخ است. پس از پیامبر اسلام، افراد به یاران و یا صحابه‌ی پیامبر مراجعه می‌کردند و اظهارات و اندیشه‌های آنان را سخن اسلام تلقی می‌نمودند. راویان حدیث نیز گروه دیگری بودند که دهها و بلکه صدها سال محل رجوع مردم بوده‌اند. آنان فقط دیده‌ها و شنیده‌های خود از پیامبر را اظهار نمی‌کردند، بلکه آرا و عقاید خود را نیز بر آن می‌افزودند. بگذریم از عده‌ی کثیری که اصلا نه پیامبر را دیده و نه از او سخنی شنیده بودند، اما از او حدیث نقل کردند.

پس از آن فقه شکل گرفت و فقها سخنگوی رسمی اسلام شدند. آنان همواره در کنار حاکمان سیاسی نیز قرار داشتند، به ویژه در قرون اولیه که دوره‌ی شکل‌گیری علوم اسلامی محسوب می‌شود، نقش آنان اساسی و مؤثر بوده است. فقها با گره زدن سنت به اسلام و حفظ مصالح حاکمان و نیز با افزودن عقاید و افکار و برداشتها و تفاسیر خود، قرائتی از اسلام ارائه نمودند که در طول تاریخ استمرار یافت و فربه و فربه‌تر شد. هر نسل از فقها بر همان قرائت سنتی پیشین چیزی را افزود، بی‌آنکه در آن تغییری اساسی ایجاد کند و یا خلاقیت و ابتکاری مؤثر داشته باشند. این فقط سرنوشت اسلام نیست، بلکه سرنوشت دیگر ادیان نیز همین گونه است. در این میان تنها منبعی که کمترین تاثیر را پذیرفته است، قرآن است. به همین جهت برای دریافت نظر پیامبر اسلام به عنوان مثال درباره‌ی زن، باید به این منبع مراجعه کرد. در قرآن زنان از هیچ کار معقول و پسندیده‌ای منع نشده‌اند. کاری نیست که مردان به آن دعوت و زنان از آن نهی شده باشند. درباره‌ی علم آموزی



که یک امر پسندیده و در دنیای امروز یک حق تلقی می‌شود، قرآن اظهار نظری نکرده که بتوان از آن استنباط کرد که اسلام مخالف علم آموزی زنان است. اگر بخواهیم رویکرد قرآن و پیامبر را درباره‌ی زنان و حق آنان بدانیم، می‌توانیم به آیاتی توجه کنیم که حق مالکیت زنان را در آن روزگار به رسمیت می‌شناسد. به درخواست زنان برای آنان حق ارث قائل می‌شود، در حالی که پیش از آن زنان از ارث محروم بودند. یک نوع طلاق را که برای زنان زیان بار بود به درخواست زنان ملغی اعلام می‌کند (ظهار). به نظر من اگر زنان خود به جایی رسیده بودند که حقوق بیشتری را مطالبه می‌کردند، مثلاً خواستار دیه‌ی برابر می‌شدند زمینه برای آن فراهم بود. اما ظرفیت تاریخی آن زمان همین مقدار بود.

آنچه درباره‌ی ممنوعیت علم آموزی برای زنان آمده ربطی به اسلام ندارد، بلکه عقاید و افکار مردانی است که تاب برابری زنان را با خود نداشته‌اند. فقه سیاسی همان گونه که حافظ مصالح حاکمان به نام اسلام بوده، حافظ منافع مردان به نام اسلام نیز بوده است. بنا بر اخبار تاریخی برخی زنان پیامبر باسواد بوده‌اند. تعصبات و برتری جویی مردان نسبت به زنان عامل مهم تلاش آنان برای محروم کردن زنان از بسیاری از حقوق از جمله علم آموزی شده است و گاهی برای توجیه اندیشه‌های نادرست خود به منظور متقاعد کردن زنان دین را وسیله قرار داده‌اند. در برخی موارد به روایاتی مغشوش و مخالف قرآن استناد می‌شود. در برخی موارد حتی روایات مغشوش نیز برای تمسک وجود ندارد. مثلاً درباره‌ی آوازخوانی زن و حرمت آن روایت هم نداریم، اما بسیاری از فقها بنا بر طبع خود آن را حرام می‌دانند و نظر خود را به ناروا به اسلام نسبت می‌دهند. درباره‌ی علم آموزی زنان باید گفت که منبع اصلی اسلام یعنی قرآن علم آموزی را برای زنان نهی نکرده و حتی از رویکرد قرآن می‌توان برعکس چنین دیدگاهی را یافت. در اینجا می‌خواهم پرسشی را مطرح کنم که ممکن است به ذهن خوانندگان این سطور خطور کند و آن این است که اگر اسلام و به عبارتی قرآن با علم آموزی زنان مخالفت می‌کرد، آیا ما باید از آن پیروی می‌کردیم؟ اساساً چه لزومی دارد که در این باره بحث کنیم که آیا اسلام با علم آموزی زنان مخالف بوده یا نه؟

پاسخ من به این پرسش این است که اگر قرآن با علم آموزی زنان مخالفت کرده بود، مطمئناً من میان علم آموزی و پیروی از قرآن، علم آموزی را انتخاب می‌کردم، به دلایل بسیار. اما باید گفت که همه اینگونه انتخاب نمی‌کنند. هنوز در عصر ما کسانی هستند که مصرانه با علم آموزی زنان و رفتن دختران به مدرسه مخالفتند. آنان به گمان خود دیدگاه دین را انتخاب کرده اند. آنان اهل تفکر و تعقل نیستند. آنان دنبال یک دین معقول نیستند. هر چه را که به آنان به نام دین بگویند، می‌پذیرند. همانان نیز مشکل اصلی جوامع دیندار و سنتی هستند. تفکر این عده که در جوامع اسلامی عده آنان کم هم نیست، یکی از بزرگترین موانع توسعه و رشد محسوب می‌شود. ثمره‌ی بحث‌های نواندیشی عبور از نگاه آن دسته به نگاه تازه‌ای از دین است. ثمره‌ی این بحث‌ها همراه بردن آن دسته با خود به فضای تازه‌ای از دین داری است. این مهم است که ما مشکل فکری خود را حل کنیم، اما به همان اندازه نیز مهم است که به حل یک مسئله‌ی اجتماعی بتوانیم کمک کنیم. ما باید به دین‌داران نیز کمک کنیم به دیدگاهی از دین مجهز شوند که مانع رشد و توسعه‌ی زندگی آنان و دیگران و جامعه نباشد. همان طور که مشکل آنان فقط به خود آنان مربوط نمی‌شود، بلکه می‌تواند سد راه یک جامعه باشد؛ راه حل آن نیز می‌تواند یک مشکل بزرگ اجتماعی را حل کند و فراتر از آن به حل مشکلات عدیده در جهان اسلام کمک کند.

اشکوری: ادامه گفتار را از پاسخ به پرسش خانم وسمقی پی می‌گیرم.

ایشان (البته از سوی مخاطبان و به صورت فرضی) پرسیده اند که: «اگر اسلام و به عبارتی قرآن با علم آموزی زنان مخالفت می‌کرد، آیا ما باید از آن پیروی می‌کردیم؟ اساساً چه لزومی دارد که در این باره بحث کنیم که آیا اسلام با علم آموزی زنان مخالف بوده یا نه؟». خود ایشان البته پاسخ داده اند: «اگر قرآن با علم آموزی زنان مخالفت کرده بود، مطمئناً من میان علم آموزی و پیروی از قرآن، علم آموزی را انتخاب می‌کردم، به دلایل بسیار». با این همه، ایشان با توسل به این دلیل درست که «همه این گونه فکر نمی‌کنند»، تلاش



کرده اند تا نشان دهند که نه تنها قرآن و متون اصلی و معتبر اسلامی دانش آموختن زنان را منع نکرده است، بلکه دلایل نقلی و عقلی قانع کننده‌ای در دست است که زنان نیز مانند مردان حق دارند بخوانند و بنویسند و در هر سطحی دانش بیاموزند.

من نیز با دیدگاه خانم وسمقی همدل و هم نظرم ولی متأسفانه حتی در قرن بیست و یکم نیز لازم است در باره امور بدیهی بحث کنیم و برای رد و نقض مدعیات جزم اندیشان مذهبی، که سنت نبوی را با سنت اعراب جاهلی یکی دانسته و می‌دانند، اقامه دلیل کرده و در مقابل برای اثبات مدعای جواز و احیانا وجوب دانش آموزی برای زنان استدلال کنیم. با این مقدمه که فعلا به تناسب مقام، مراد از «علم» در اینجا خواندن و نوشتن و آموختن دانش های متعارف زمانه است، ادله نقلی و عقلی خود را در مقام اثبات مدعای خود پی می‌گیرم.

یکم. نخستین نکته آن است که حداقل در قرآن به عنوان سند اساسی دین شناخت مسلمانان، هیچ منعی برای علم آموزی وجود ندارد، بلکه (به دلایلی که در بندهای دیگر خواهد آمد)، تفاوتی بین زن و مرد در این زمینه وجود ندارد. از این رو هر دلیلی که برای تشویق مردان به فراگیری علم اقامه شود، عینا در مورد زنان نیز صادق است. بنا بر قاعده، همین که در مورد مشخصی منعی در متنی نیامده باشد، به معنای مباح و مجاز بودن آن است.

دوم. در چهارچوب نگرش قرآنی به عالم و آدم، آدمی بدون هیچ نوع تعینی دارای ذات برابر و بدون تبعیض است؛ در این صورت، جنسیت در مؤلفه های انسانی و حقوقی، مابازای خارجی ندارد و نمی‌تواند داشته باشد. این برابری ذاتی و خلل ناپذیر و بی تعین آدمیزاد از اصل مهم و بنیادین «توحید» استخراج و استنباط می‌شود. به ویژه در روزگار ما (که بر اساس اومانیسیم پذیرفته شده است که حقوق به انسانیت تعلق می‌گیرد و نه به جنسیت و عقیده و نژاد و طبقه . . .)، مسئله انسانیت اصل اساسی در تمامی روابط اجتماعی و مدنی است. از این رو نواندیشان و مصلحان مسلمان معاصر بر این قاعده انگشت تأیید و تأکید نهاده اند. اگر اقبال لاهوری را به عنوان

پدر معنوی نواندیشی دینی معاصر جهان اسلام بدانیم (که هست)، وی در کتاب «احیای فکر دینی در اسلام» (ترجمه احمد آرام، ص ۱۰۸) چنین می گوید: «از یگانگی من جهان شمولی که همه من ها را آفریده و نگاهداری می کند، وحدت اساسی نوع بشر نتیجه می شود. تقسیم نوع بشر به نژادها و ملت ها و قبیله ها، بنا به گفته قرآن، تنها برای شناختن و شناخته شدن است» (اشارت اقبال به آیه ۱۳ سوره حجرات است). هرچند در قرآن و سنت نبوی عملا برخی تبعیضات حقوقی بین زن و مرد وجود داشته است. زیرا قانون و مقررات اجتماعی همواره در تخته بند زمان و مکان است و به مقتضیات شرایط و موقعیت ها وضع و جعل می شوند. بررسی این موضوع خارج از مبحث کنونی ماست.

سوم. اگر قرار بر متن قرآن باشد، خطابات قرآن در مرحل نخست به انسان بماهو انسان است و در مرحله بعد خطاب به اهل ایمان که در هر دو قلمرو جنسیت بلاموضوع است. در قرآن همواره به تعقل، تفکر، تدبّر و تفقّه و حسن خُلق توصیه شده است که باز فراجنسیتی است و اگر امتیازی باشد، در دستیابی به مراحل مختلف این صفات است. از این رو واژه «علما» (جمع عالم) در قرآن به معنای آگاهان و دانایان است (آیه ۲۸ سوره فاطر) که صد البته ربطی به جنسیت ندارد. در این چهارچوب وقتی گفته می شود «العلماء ورثه الانبیاء» باز مرزهای جنسیت را در می نوردد و هر زن و مردی دانا و آگاه و دارای اوصاف و شرایط لازم می تواند وارث پیامبران باشد. در حدیثی از نبی اسلام گفته شده «اکمل الناس عقلا و احسنهم خلقا». کامل ترین مردمان خردمندترین آنهاست و نیکوترین شان نیز با اخلاق ترین شان.

افزون بر اینها، روایات پر شماری در منابع روایی آمده و اکنون در دست است که از قول نبی اسلام به صراحت طلب علم را بر زنان و مردان مسلمان «فریضه» (واجب) دانسته است. هرچند در برخی روایات «طلب العلم فریضه علی کل مسلم» آمده و در برخی اقوال «و مسلمه» نیز افزوده شده است (از جمله بنگرید به یکی از مقدمات کتاب «معالم الاصول» اثر زین الدین شهید ثانی). البته در ادب قرآنی و اسلامی اگر عنوان عام «مسلم» هم بود، کفایت می کرد چرا که مسلم صفت عام و شاملی است که بر هر زن و مرد مسلمانی



اطلاق می‌شود.

گفتن ندارد آغاز علم و تعلیم و تعلّم، با خواندن و نوشتن آغاز می‌شود. در این صورت چگونه و چرا در برخی روایات منسوب به پیامبر اسلام و یا برخی اصحاب و یا علمای اسلامی، سوادآموزی منع شده و آن را در تعارض با ارزش‌های دینی شمرده اند؟ این را باید در تاریخ تحولات اسلام جست و نه در منابع معتبر اسلامی.

وسمقی: همان طور که آقای اشکوری اشاره کردند برخی روایات وجود دارد که زنان را از علم آموزی منع کرده است. در مقابل، روایاتی هست که زنان را به این کار ترغیب می‌کند. دلیل این که افراطیون و واپس گرایان در میان این دو دسته روایات دسته ی اول را انتخاب می کنند این است که این دسته از روایات با سلیقه و اندیشه‌ی آنان سازگار است. این روایات نیز ساخته و پرداخته‌ی کسانی است که اینگونه سلیقه داشته اند و نسبت به زن چنین فکر می‌کرده اند. اگر به تاریخ شکل گیری روایات نگاه و در آن تامل کنیم درمی‌یابیم که به روایت اساسا نمی‌توان اصالت داد. به نظر من روایات منبع شرعی نیستند و نمی‌توانند مورد رجوع برای شناخت اسلام قرار گیرند. من روایات را یک منبع تاریخی می‌دانم با همه‌ی نقص‌هایی که منابع تاریخی می‌توانند داشته باشند. برای شناخت آرای اسلام تنها منبع معتبر قرآن است. روایات بیش از آنکه گویای آرای اسلام باشد، گویای عقاید و افکار صحابه و یا راویان است. فقه اخباری نیز با رجوع به روایات بیش از آنکه نگهبان و معرف اسلام باشد، نگهبان سنت است. خلط اسلام و سنت یک اشتباه است که فقه اسلامی مرتکب آن شده و معضلات فراوانی را برای مسلمانان و دین‌داران به وجود آورده است. سخن من به این معنا نیست که قرآن بری از سنت زمان و جامعه‌ی مخاطب خودش است. نه، قرآن نیز از سنت زمانه ی خود سخن می‌گوید و ناگزیر است که طبق قاعده‌ی معمول میان هر گوینده و مخاطبی به زبان مخاطب خود سخن بگوید. اما قرآن با وجود این ملاحظات خوشبختانه دارای عباراتی نیست که بر تبعیض علیه زنان تاکید کند و یا در



مبحث حاضر، علم آموزی و سوادآموزی را برای زنان منع کرده باشد. به نظر من روایات در این باره قابل اعتنا نیستند. به ویژه اگر روایات با قرآن منافات داشته باشند، حتی با اخباریون نیز می توان مناقشه ی جدی بر سر آن روایات داشت. رویکرد قرآن چنانکه در سخنان پیشینم عرض کردم، علیه حقوق زنان نیست و تبعیض را تجویز و تایید نمی کند. ممکن است درباره ی قوانین ارث پرسش شود و یا خواننده ی محترم گمان کند که قوانین ارث موید تبعیض علیه زنان است. من اما چنین فکر نمی کنم. قوانین ارث در قرآن مبتنی بر تبعیض جنسیتی نیست، زیرا در همان آیات ارث در برخی موارد زن بیش از مرد ارث می برد، در برخی موارد زن و مرد مساوی ارث می برند و در برخی موارد زن کمتر ارث می برد. این ساختار نشان می دهد که قوانین ارث بر پایه ی تبعیض جنسیتی استوار نشد است، بلکه مبتنی است بر وظایف مالی افراد در قبیله و خانواده که بحث درباره ی آن موضوع گفتار کنونی نیست. موضوع این است که هنوز مردان بسیاری به ویژه در جوامع اسلامی هستند که می خواهند زنان را سنتی نگاه دارند. آنان زن سنتی را بیشتر می پسندند. آنان حتی اگر قانع شوند که اسلام در حقوق میان زن و مرد تفاوتی قایل نشده، باز ترجیح می دهند که سنت را ولو مخالف قرآن باشد حفظ کنند، چرا که به طبع و سلیقه ی آنان نزدیکتر است. همین کار را فقها کرده اند. ما قوانین بسیاری داریم که مخالف قرآن است اما فقه بر آن به عنوان حکم شرعی تاکید دارد، مانند سنگسار و یا قتل مرتد و یا مجازات مرگ برای کسی که لواط می کند و یا مجازات تازیانه برای کسی که شراب می خورد و...

اساس تبعیض علیه زنان را باید در سنت جستجو کرد. درست است که فقه اسلامی در طول قرون معرف اسلام بوده و از تبعیض علیه زنان به نام اسلام دفاع کرده است؛ اما نواندیشی دینی میان قرائت فقه از اسلام و قرائت خود از این دین تفاوت قائل است. پذیرش این فاصله گذاری برای دو دسته سخت است: دسته ی اول همان سنت گرایان و مدافعان فقه سنتی و اهالی حوزه های دینی هستند و دسته ی دوم مخالفان اسلام هستند که اساساً نسبت به اسلام موضع دارند و گمان می کنند این فاصله گذاری برای توجیه اسلام و تبرئه ی آن از تبعیضات است. این در حالی است که قصد نواندیشی دینی از



ارائه ی قرائت سازگار با حقوق انسانی، ناشی از دغدغه هایی است که نسبت به زندگی دین داران و جوامع اسلامی وجود دارد. در توضیح این سخن باید بگویم که نواندیشی دینی نقدهای جدی به قرائت سنتی و فقهی از اسلام دارد و نقدهای خود را چه نقد کلامی و چه فقهی و مانند آن را مستدل مطرح می کند. اصلاح دینی هم امر ممکن است و هم کم هزینه، در حالی که حذف دین اسلام هم پرهزینه است و هم ناممکن. نواندیشی دینی با تلاش خود در تبیین حقوق زنان و دفاع مستدل از برابری این حقوق با حقوق انسانی مردان می تواند زمینه ی تحقق عملی این برابری و رفع تبعیضات را فراهم کند.

اشکوری: در ادامه مطالب پیشین و به انگیزه تحلیلی و تبیینی برای روشن تر شدن مدعایمان مبنی بر تاریخی بودن محدودیت های تبعیض آلود علیه زنان (از جمله موضوع مورد بحث در این نوشتار) لازم است شرحی بیاورم. از آنجا که قواعد و سنت ها در جوامع بشری از یک سو برآمده از یک سلسله پیش فرض هاست و از سوی دیگر همان پیش فرض های نظری نیز خود معلول سلسله ای از علل و عوامل تاریخی و اجتماعی و حتی روان شناختی است، در اینجا ناگزیر اشارتی می کنم به چند پیش فرض در موضوع جنسیت تا حقوق زنان و به طور خاص موضوع زنان و تحصیل دانش بانوان در تاریخ و ادب اسلامی روشن شود. بررسی های جامعه شناختی تاریخی گواه است که در پیوند با زمینه های اجتماعی مشخص، در طول تاریخ و در گذر ایام، پیش فرض هایی ویژه شکل گرفته و آنگاه اندیشه برتری مردان و تبعیض علیه زنان پدید آمده و به تدریج تثبیت شده است.

این پیش فرض ها را می توان چنین فهرست کرد: ۱- باور به برتری ذاتی جنس مرد بر جنس زن و طبیعی شمردن آن، ۲ - باور به شرّ ذاتی زن (با توسل به دلایلی متعدد از جمله: ضعف قوای عقلی زنان، غلبه احساسات بر قوای عقلی زنان، برخی خصوصیات فیزیولوژیکی زنان و . . .)، ۳- باوری عمیق به اصالت خانواده و ضرورت بقا و دوام آن که وفق آموزه های سنتی بر عهده مردان خانواده است و ۴- التزام به عدل ارسطویی که وفق آن نظام عالم و آدم

بر اساس تمایزات ذاتی است و هریک دارای حقی است و در نتیجه «اعطاء کل ذیحق حقه» تحقق عدالت است. این سراندیشه‌ها در طول چند هزار سال تولید شده و در تمام جوامع و حتی در اندیشه‌های عموم خردمندان و فیلسوفان و مصلحان اجتماعی نیز بیش و کم راه یافته و در نتیجه منشاء انواع نابرابری از جمله در ارتباط حقوقی جنسیتی شده است. طبعا دین‌های پدیدار شده در تاریخ و جوامع بشری نیز در نظر و عمل از چنین مفروضاتی اثر پذیرفته اند. زیرا که در هر حال دستگاه دینی هم به لحاظ تاریخی بر ساخته بشری است.

همان گونه که گفته شد، این گونه ذهنیت‌ها و پیش فرض‌ها در طی یک روند علی، به یک سلسله تمایزات ذات انگارانه علیه زنان منتهی شده است. اگر همان چهار امر مفروض را در نظر بگیریم، این نتایج حاصل شده و می‌شود که مردان جنس اول و برترند و زنان جنس دوم و لازم است زنان احساساتی تحت نظر و کنترل مردان خردمند و توانا قرارگیرند تا دچار شر نشوند و مردان جامعه را از پاکی و طهارت اخلاقی منحرف نکنند. همین طور به حکم عقل و منطق امور مسئولیت دوام و سلامت خانواده با جنس خردمندتر یعنی مرد خواهد بود و در نهایت تمامی الزامات چنین بنای معرفتی و به تعبیر امروزی این ایدئولوژیک عاقلانه و عادلانه و به سود جامعه و خانواده است. به ویژه در این دستگاه فکری، بدن زن اهمیت بنیادین پیدا می‌کند و برای مهار شرارت برآمده از تن و به طور خاص سکس، ناگزیر انواع محدودیت‌ها اعمال می‌شود.

اگر این مدلل تحلیلی را در ذهنیت دینی و در ادب دینداران مسلمان به کار بگیریم، نتایج منطقی و طبیعی آن کم و بیش همان می‌شود که تا کنون شده و هست. یعنی تفسیر مردانه از متون و منابع دینی. در این منظومه فکری، تفسیر آیه ۳۴ سوره نساء همان می‌شود که اغلب مفسران گفته اند یعنی عدالت اقتضا می‌کند که مرد «قوام» (ولی و یا قیم و یا نگهبان) زن و خانواده باشد چرا که زن واجب النفقه مرد است و در چنین تفسیری حتی مرد می‌تواند زن نافرمان (ناشزه) را تنبیه بدنی کند. در این چهارچوب قواعدی چون وجوب پوشش زنان و حتی حجاب اجباری، کسب اجازه زنان از مردان



هنگام خروج از منزل و یا از کشور، جداسازی فیزیکی زنان و مردان در محافل عمومی، زنانه و مردانه کردن مشاغل و حتی تحصیل، حرمت آرایش برای زنان در مواجهه با نامحرم، ختنه دختران و کثیری از این گونه احکام تحت پوشش سنت دینی و شرعی وضع شده و می‌شوند.

با توجه به این ملاحظات، منع شرعی دختران و زنان از سوادآموزی در فرهنگ سنتی مسلمانان، توجیهات خود را پیدا می‌کند. در مقام موجه‌سازی چنین محدودیت و ممنوعیتی، گفته اند اگر زنان خواندن و نوشتن بدانند، ممکن است که مرتکب فعل حرام شده به مردان نامه عاشقانه بنویسند و از این طریق به گناه و معصیت افتاده و تولید شر و فساد کنند. وقتی شاعری عرب می‌سراید: «انّ النساء شیاطین لنا / نعوذ بالله من کیدالشیطان»، طبعاً لازم می‌نماید که با تدبیر مردانه راه هر نوع شیطنت و حيله گری و فریبکاری زنان مسدود شود.

در هر حال هر نوع امکان و اقدامی که راه شیطنت و تولید شر را باز کند، مذموم و ممنوع خواهد بود. ختنه زنان، که یک سنت عربی جاهلی در برخی قابل بدوی بوده، نزد شماری از مسلمانان مفید دانسته شد و به تدریج جامه شرع بر آن پوشاندند و البته توجیه چنین بوده که ابزار تحریک حسّ شهوانی در زنان منشأ شر و گناه می‌شود. در ادب اسلامی و فقهی، قاعده مهمی خلق شد به نام «النساء عوره» و در گذر زمان عورت نیز از معنای مصطلح و معین خود فراتر رفته تمامی بدن و اندام زن و حتی صدای زن را نیز شامل شد. حرمت آواز خواندن زنان در محافل مردان، از این نوع قواعد استنباط شده است. حتی روایت شده که زنان حق ندارند سوره یوسف را بیاموزند چرا که ممکن است با خواندن داستان عاشقانه یوسف و همسر فرعون مصر (زلیخا)، حسّ شهوی در زنان قاری قرآن بیدار شود و در نتیجه گمراهی و فساد به بار آید. داستان «کمر بند عفت» در برخی جوامع کهن نیز از چنین پیش فرض‌هایی برآمده بود.

اما می‌توان این مفروضات پیشینی را به چالش کشید و اصول بدیلی را جانشین آنها کرد و در نهایت استنتاج‌ها و تفاسیر ما از جنسیت و تعیین



نسبت زن و مرد و طرح حقوق فیما بین به نحو منطقی دچار تحول بنیادین خواهد شد. اگر به نحو معکوس نظام باور و سیستم ترجیحات ما این گونه باشد که: ۱- زن و مرد در آفرینش و در خلقت برابرند، ۲- هیچ نوع شرّ ذاتی برای زنان (و البته برای مردان نیز) وجود ندارد و به افسانه‌هایی چون ضعف قوای عقلی زنان و یا غلبه عاطفه و احساسات و مانند آنها را باور نداشته باشیم و دست کم این پدیده‌ها را ذاتی ندانیم، ۳- در باب خانواده، اولاً تعریف و حدود و ثغور خانواده به مقتضای زمان و زمانه می‌تواند متحول و نو بشود؛ و ثانیاً، مسئولیت دوام و بقای خانواده نیز بر عهده اعضای خانواده و البته بیشتر زوجین است و این مسئولیت حق ذاتی و طبیعی و جاودانه کسی نیست و بالاخره ۴- به جای عدالت استحقاقی ارسطویی به برابری ذاتی زنان و مردان ملتزم باشیم؛ در این صورت بنای ظاهرا استوار و تاریخی تعامل دو جنس زن و مرد و به طور خاص تبعیض علیه زنان فرو می‌ریزد و در فرجام بنای تازه‌ای سر برخواهد آورد. چنین می‌نماید که تحولات بنیادین جنسیتی مدرن (که عنوان فمینیسم هم یافته است) در چنین روند معرفتی و اجتماعی رخ داده است. سند اعلامیه جهانی حقوق بشر (مصوب ۱۹۴۸) به ویژه ماده اول و دوم آن بیان این تحول بنیادین است.

بر بنیاد چنین تحول پارادیمی، تفاسیر مذهبی در مورد جنسیت و زنان و مردان نیز به کلی تغییر خواهد کرد. در این اندیشه نقطه عزیمت، همان برابری ذاتی آدمیان اعم از زن و مرد است و دیگر حقوق بر اساس اصل برابری خواهد بود و در این تعامل حقوق به انسانیت بماهوانسان تعلق می‌گیرد و نه به جنسیت و یا هیچ نوع تعین دیگری. زنان همان اندازه حق علم‌آموزی دارند که مردان. اگر راست باشد که «توانا بود هرکه دانا بود»، حق این «توانایی» از طریق «دانایی» برابر است. به ویژه نباید از یاد برد حتی اگر نصوص دینی ملاک و معیار باشد، چنان که گفته شد، به لحاظ سلبی هیچ نوع منعی شرعی برای انواع توانایی و دانایی زنان وجود ندارد و در مقابل در بعد ایجابی اسناد و اقوال پرشمار و معتبری برای جواز و احیانا در شرایطی وجود دانایی برای زنان در دست است.



وسمقی: بر آنچه جناب آقای اشکوری فرمودند می‌افزایم که زنان در تاریخ صدایی نداشته‌اند، به ویژه در حوزه ی دین. مردان یک جانبه هرآنچه که خواسته‌اند گفته‌اند و هر محدودیتی که خواسته‌اند بر زنان تحمیل و به هر وسیله‌ای آن را توجیه نموده‌اند. دین هم یک ابزار در دست مردان برای تحمیل محدودیت‌ها و کنترل بیشتر زنان بوده است. ما همیشه در یافتن دیدگاه دین‌ناگزیریم به منابع دست اول بازگردیم. هر نسلی قرائتی و برداشتی از دین دارد. ادیان در طول تاریخ با تغییر دیدگاه‌های انسان تغییر یافته‌اند. دین یک پدیده ی سیال است. مردان نگاه خود به زن را مانند بسیاری از دیگر موضوعات بر دین نیز تحمیل کرده‌اند. به موضوع بردگی نگاه کنید. فلاسفه، عرفا و دین‌داران بزرگ نیز آن را در گذشته جایز می‌دانستند. ارسطو معتقد بود برخی انسانها برای بردگی و خدمت به دیگر انسانها به دنیا می‌آیند. ابن‌العربی معتقد بود برده و آزاد اصلاً نمی‌توانند با هم برابر باشند. وقتی روایتی از پیامبر نقل شده بود که ما هر آن کس را که برده‌اش را بکشد، می‌کشیم، ابن‌العربی گفته بود که مردم چقدر نادانند که چنین روایتی را به پیامبر نسبت می‌دهند. انسان تاریخی به تدریج بزرگ می‌شود و دین را نیز به دنبال خود با خوانش جدید می‌کشد. انسان معتقد به توحید توان آن را دارد که متن مشرکانه را تفسیر توحیدی کند. تفاسیر و به عقیده ی من روایات اصالت دینی ندارند. همه‌ی مشکلات زنان از آنجا آغاز شده که زن در کنار مرد و هم‌شان و برابر او در تاریخ ظاهر نشده و نتوانسته از حقوق خود دفاع کند. مردان نیز هرآنچه را که برای سلطه ی بیشتر بر زن و انتفاع جنسی از او لازم بوده به نام دین و غیر آن وضع کرده بر زنان تحمیل نموده‌اند. مشکل امروز ما نیز این است که هنوز عده‌ی کثیری به دین سنتی و تفاسیر وابسته به آن وفادار و ملتزمند. آنان به راحتی نمی‌پذیرند که این برداشتها سخن دین نیست و ارزش دینی ندارد. عرضه ی اندیشه‌های نوین و تفاسیر جدید از دین می‌تواند در تعارض با اندیشه‌های سنتی، دین‌داران را به فکر وادارد. شاید آنان با تامل به نتایج بهتری برسند. والا، هر کسی با تعقل می‌تواند دریابد که ممانعت زنان از علم آموزی با هیچ وسیله‌ای حتی دین قابل توجیه و پذیرش نیست. منظورم تعقل بدون دخالت هرگونه پیش فرض اعم از دینی و غیردینی



است. زن امروز خوشبختانه به همه ی حوزه‌ها از جمله دین قدم گذاشته و بینش مستقل خود را ارائه می‌کند. من در اینجا می‌خواهم بر یک نکته ی مهم تاکید کنم و آن این است که در بازگشت به متون دینی حتی قرآن نیز باید همواره یک موضوع را از خاطر دور نداشت، موضوع مخاطب قرآن. باید به یاد بیاوریم که قرآن خطاب به چه کسانی سخن می‌گوید. آن مخاطب، ما نیستیم. از همین رو نباید انتظار داشته باشیم که قرآن به زبان امروز ما و با فرهنگ و خواسته های ما و مطابق با منشور حقوق بشر قرن بیستم سخن بگوید. از سوی دیگر دین داران نیز باید این نکته ی منطقی را از خاطر دور ندارند که ما هرگز نمی‌توانیم آداب و رسوم و قوانین یک جامعه‌ی دیگر در یک زمان و عصر دیگر را اجرا کنیم و خود را به طور غیرمنطقی ملتزم به آن نماییم. من فکر می‌کنم که با این نگاه در هیچ موضوعی در مواجهه با متون دینی به مشکل برنخواهیم خورد. محدودیت‌های تحمیل شده بر زنان زائیده‌ی همان نگاهی است که گناه اول آدم را نیز تقصیر حوا می‌داند. همین نگاه، برای مصون ماندن مردان از گناه و لغزش، می‌خواهد حداکثر پوشش را بر زنان تحمیل کند و یا آنان را در خانه محبوس سازد. این نگاه زائیده‌ی یک فکر بیمار و غلط نسبت به جهان و انسان است. این نگاه بیماری فرهنگی ایجاد می‌کند. این نگاه اگرچه چندین دهه است که بر ایران حاکم بوده، اما علیرغم در اختیار داشتن همه‌ی ابزار تبلیغاتی و مالی و پلیسی و غیر آن توفیقی به دست نیاورده و ناکام بوده است، چرا که این نگاه غلط است و پذیرش عمومی ندارد. زنان علیرغم همه‌ی مشکلات جلو آمده اند و از سدها عبور کرده اند. دین نیز نتوانسته سد راه زنان در تحقق خواسته‌های انسانی و حقوقی آنان شود. نواندیشی دینی نیز می‌تواند با خوانش متفاوت خود سد مهمی را از پیش پای دین‌داران بردارد. زنان و مردان باانصاف و برابری‌خواه، نگاه‌ها را به نفع زنان تغییر خواهند داد.

یکی از نکات مهمی که در رابطه با علم آموزی زنان باید مورد توجه قرار گیرد این است که علم را نمی‌توان زنانه و مردانه کرد. متأسفانه این اتفاق در جمهوری اسلامی افتاده است. دانشجویان دختر از تحصیل در برخی رشته‌ها بازداشته می‌شوند. جنسیتی کردن شاخه‌های علم یک حرکت نامعقول



و غیرعلمی و حتی ضدعلمی است. این کار علاوه بر آن که به حق زنان در انتخاب رشته ی علمی مورد علاقه ی خود لطمه می‌زند، به علم و جایگاه آن و نیز به دانشگاه لطمه زده است. تبعیض جنسیتی آنقدر رو به افزایش بوده که دامنه اش به علم و شاخه های آن نیز رسیده است.

اشکوری: افزون بر نکاتی که در مورد زنان و به ویژه مسئله علم آموزی آنان مورد اشاره و استدلال قرار گرفت، به تاریخ اسلام نیز می‌توان اشاره کرد. تاریخ عصر نبوی و حتی قرن نخست، نافی دیدگاه های زن ستیزانه کنونی در محافل غالب مؤمنان سنتی و سنت زده است.

هرچند نمی‌توان انتظار داشت که در حجاز قرن هفتم میلادی زنان دارای حق برابر با مردان باشند؛ همان گونه که در دیگر جوامع حتی به مراتب پیشرفته تر آن روزگار مانند یونان و روم و ایران نیز این برابری وجود نداشت. با این حال شواهد و قرائین پر شماری در دست است که در عصر نبوی تغییرات قابل ذکری به سود زنان پدید آمد. از جمله در مورد ارث تحولی مثبت ایجاد شد. در زمانی که زنان به کلی از ارث و میراث محروم بودند و حتی همسران شخص درگذشته به عنوان میراث در اختیار پسر ارشد متوفی قرار می‌گرفت و او حق داشت او را بر شمار زنان خود بیفزاید، اسلام و قرآن برای زنان از ماترک متوفی ارث قایل شد هرچند این ارث برابر نبود ولی به هر حال یک گام به سوی برابری و استیفای حقوق زنان شمرده می‌شد. البته در جهان امروز که اساس برابری حق مسلم تمامی آحاد بشر است، گفتن ندارد که دیگر قاعده ارث نابرابر گذشته اعتباری ندارد.

از جمله این حقوق، حق برابری در علم آموزی بود. در دیدگاه دینی، علم آموزی زنانه و مردانه نبوده و نیست. گفته اند که مردمان عرب در آستانه ظهور اسلام عمدتاً از گفتار استفاده می‌کردند و نه از نوشتار و کتابت. نبی اسلام با داشتن کاتبان مشخص و کتابت متن قرآن، سنت بزرگ و پایداری در روند تبدیل گفتار به نوشتار برداشت. روایتی از عبدالله بن عباس از قول نبی اسلام در دست است که می‌گوید «قیدوالعلم بالکتابه». کتابت قرآن و نیز

رهنمود بنیادین نبوی مبنی بر به بند کشیدن علم و دانش با کتابت، سنت پایداری پی افکند در علم آموزی و نیز تعمیق و توسعه آن با کتابت. سخنان پرشماری که از پیامبر اسلام نقل شده با این مضامین که «علم را بیاموزید ولو در چین باشد» (چین به مثابه دورترین نقطه ای که اعراب حجاز می‌شناخته اند) و یا «علم گمشده مؤمن است»، بر سنت علم آموزی اعتبار و عرض و طول گسترده ای بخشید.

پس از درگذشت پیامبر در تداوم کتابت قرآن، کتابت حدیث (سخنان منقول از پیامبر) نیز آغاز شد. هرچند به دلایل خاص (و احتمالاً سیاسی) کتابت از سوی دستگاه خلافت ممنوع شد و حدود یک قرن ادامه یافت ولی در عمل حتی کتابت حدیث نیز هرگز قطع و تعطیل نشد. اکنون شمار قابل توجهی از قرآن‌های قرن نخست (ولو پراکنده) در موزه‌ها و کتابخانه‌های مختلف جهان موجود است که می‌توان به کتاب «قرآن‌های عصر اموی» اثر فرانسوا دروش به عنوان آخرین تحقیق در این زمینه اشاره کرد.

با این که تغییرات حقوقی مثبت عصر نبوی به سود زنان با انواع مخالفت‌ها و کارشکنی‌ها مواجه شد (و خانم فاطمه مریسی در کتاب «زنان پرده نشین و نخبگان جوشن پوش» به خوبی توضیح داده است) ولی پس از آن نیز هرچند با کندی ادامه یافت. زنان مسلمان نخستین از جمله همسران پیامبر، در حد بضاعت و فضای حاکم آن روزگار، هم در امور فرهنگی از جمله نقل حدیث فعال و اثرگذار بودند و هم در امور اجتماعی و حتی سیاسی نقش ایفا می‌کردند. حق مالکیت زنان به رسمیت شناخته شده بود و از این رو زنان اگر می‌خواستند در تجارت و بازرگانی نیز فعال می‌شدند. در شعر و شاعری و ادب، زنان پر آوازه ای در قرن نخست شهره‌اند. اسناد تاریخی آن دوره گواه است که برخی زنان با استعداد و دارای ذوقی ادبی، در شعر و شاعری و سخنوری از مردان کم نداشتند. نمونه‌های آعلای آن فاطمه دخت محتشم پیامبر اسلام است. عایشه همسر پیامبر نمونه‌ای دیگر از زنان هوشمند و سیاستمدار و اثرگذار در عرصه‌های مختلف بوده است. ام سلمه همسر دیگر نبی اسلام است که در عرصه‌های مختلف فعال و اثرگذار بوده است. این بانوی هوشمند زنان مدینه را نمایندگی می‌کرد و مطالبات حقوقی زنان را به شوی خود منتقل



می‌کرد و این پیگیری‌ها گاه به نزول آیات به سود زنان منتهی می‌شد.

اصولا ملقب شدن همسران محمد به عنوان «ام المؤمنین» در قرآن، خود گام مهمی در اعتبار بخشیدن به گروه نسوان در آن روزگاری که جنس زن اعتبار چندانی نداشته، به شمار می‌آید. شاید گزارف نباشد که عنوان «اُمّ» به معنای «ریشه» و بنیاد نشانه‌ای از تداوم مادر تباری کهن، سنتی که پس از عصر کشاورزی فراموش شد، بوده باشد. وقتی در جامعه‌ای که زنان با عنوان مادر و دختر و خواهر و همسر از حقوق اجتماعی قابل توجهی بی بهره اند، به همسران پیامبر قوم عنوان «مادر» دادن، خود نقطه تحول مهمی شمرده می‌شده و می‌تواند منشاء تحولات ذهنی و عینی مهمی بشود. به همین دلیل است که با فضای مساعدی که برای زنان در عصر نبوی ایجاد شد، حداقل شماری از زنان به مراتب بالای بالندگی ذهنی و فرهنگی و اجتماعی مهمی دست یافتند. زنانی چون سکینه دختر حسین بن علی یکی از زنان نامدار و شاخص قرن اول است که در کوفه محفل ادبی تشکیل می‌دهد و در جلسات ادبی او شعر و شاعری در جریان است و در آن محافل شاعران زن و مرد حضوری برابر دارند و به نقد ادبی اهتمام می‌ورزند و شخص سکینه با زلف عیان خود (طُرّه مشهور سکینه ای) زانو به زانوی مردان می‌نشیند و مشاعره می‌کند. گفتارهای ادبی زنان شاعر و ادیب و موسیقی دان و اهل تغنی در منابع مختلف از جمله در کتاب مفصل «الآغانی» ابوالفرج اصفهانی و «بلاغات النساء» ابن طیفور بازتاب یافته است.

حال چه اتفاق افتاد که از نیمه دوم قرن نخست هجری این روند ابتدا متوقف و بعد معکوس شد، داستان تلخ دیگری است که محتاج تحقیق و تأمل است و باید در مجال مناسب مورد واکاوی قرار گیرد. متأسفانه دیری است که جزمیت مذهبی و جهالت زیر پوست دین، چنان ستر و جدی شده است که امروز در قرن بیست و یکم میلادی برای موجه کردن ضرورت سوادآموزی و تعلیم و تعلّم زنان باید وقت تلف کرد و دست به استدلال زد. هرچند در حال حاضر در کشورهای مسلمان و از جمله در ایران، زنان رسماً از تعلیم و تعلم محروم نیستند و درهای مراکز آموزشی حتی در عالی‌ترین سطوح به روی بانوان گشوده است، ولی تبعیضات نهان و آشکار در آموزش از یک سو و

محرومیت عملی از اشتغال مناسب به اقتضای دانش و توانایی و تخصص شان از سوی دیگر، به تعالی و بالندگی ضروری و کارآمدی مفید نیمی از شهروندان آسیب زده است.

وسمقی: علاوه بر آنکه شواهد تاریخی بسیاری نشان دهنده این واقعیت است که زنان به هیچ وجه در زمان پیامبر و پس از آن از علم آموزی محروم نبوده اند و به عبارتی، می‌توان ممانعت از علم آموزی زنان را با شواهد تاریخی رد کرد، بر نحوه ی استدلال کسانی که با علم آموزی زنان مخالفند نیز ایرادات جدی وارد است. موافقان تبعیض علیه زنان و اعمال محدودیت نسبت به زنان معمولاً در استدلال های خود به عقل بی توجهی ندارند. آنان حتی به روایات و اسناد تاریخی معارض با دیدگاه خود نیز توجهی ندارند. کافی است خبری در تایید دیدگاه خود بیابند و به آن متمسک گردند و نگاه خود را به اسلام نسبت دهند. این شیوه ی نادرست یکی از چالش های بزرگ فقه اخباری است. این فقه که فقه رایج در جهان اسلام نیز هست، به جوامع اسلامی و نه تنها زنان، آسیب زده است. اصولیون نیز نتوانستند فقه را عقلانی و مدلل سازند، بلکه خود توجیه‌گر فقه اخباری شدند و اصول را اخباری نمودند. به عنوان مثال به ادله ی فقها درباره ی ممنوعیت خروج زن از خانه بدون اجازه ی شوهر نگاه کنید. مستند آنان یکی دو روایت است که نه تنها معتبر نیستند بلکه محتوای آنها ربطی به این فتوا ندارد. من در کتاب زن، فقه، اسلام در این باره به تفصیل بحث کرده ام و نیازی نیست که در اینجا آن را تکرار نمایم. مقصودم این است که شیوه ی استنباط فقهای سنتی نیز قابل مناقشه ی جدی است. نکته ی بسیار مهم دیگر این است که اساساً حقوق، موضوع شرعی نیست. در زمان پیامبر نیز حقوق را شرعی نمی‌دانستند. حقوق عرفی بود. عقل نیز بر آن صحنه می‌گذارد. حقوق نمی‌تواند ثابت باشد. با گذشت زمان و تغییر دیدگاه انسانها و جامعه ی بشری، حقوق نیز تغییر کرده است. این فقه بود که حقوق را شرعی کرد. به نظر من قوانین و حقوق باید از زیر چتر فقه و شریعت خارج شود. قوانین در زمان پیامبر عرفی بود. پیامبر جز در مواردی که افرادی به عنوان اعتراض به یک قانون و رویه ی ظالمانه به آن حضرت



مراجعه می‌کردند و خواستار اصلاح آن قانون می‌شدند، در موضوع قوانین دخالت نمی‌کرد و به همان قوانین عرفی که مردم از آنها رضایت داشتند احترام می‌گذاشت و خود نیز با همان قوانین و سنن بزرگ شده و زندگی کرده بود. به گمان من حتی اگر در مواردی دلایلی حاکی از وجود محدودیت و تبعیض علیه زنان در آن زمان و در جامعه ی نخستین مسلمانان باشد، این بدان معنا نیست که ما باید از آن تبعیت کنیم. وابستگی قوانین به زمان و مکان و شرایط اجتماعی قابل انکار نیست. پیروی از قوانین و سنن جامعه ی دیگر به طور کورکورانه و مخالف عقل و منافع و مصالح انسانها، کار پسندیده‌ای نیست و نمی‌تواند مورد تایید شرع نیز باشد. امروز موقعیت زن و مرد و تغییر کرده و خواسته های انسان امروز متفاوت از انسانهای گذشته است. امروز عدالت، تبعیض علیه زنان را تایید نمی‌کند. بزرگترین هدف قانون اجرای عدالت است. اگر قانون با عدالت منافات داشته باشد، اجرای آن نقض غرض است. این ادعا که ما ملزم به رعایت قوانینی هستیم که نخستین مسلمانان به آنها پای بند بودند، امروز معقول و پذیرفتنی نیست. این ادعا اساس قابل قبولی ندارد. فقه در شرعی معرفی کردن قوانین جاری در میان اولین پیروان اسلام از این مبنا استفاده کرده است که هیچ منطقی از آن پشتیبانی نمی‌کند.

در نهایت عرض می‌کنم که حقوق تبعیض آمیز علیه زنان از جمله موضوع مورد بحث حاضر، نه تاییدات تاریخی دارد و نه پشتوانه ی محکم عقلی و منطقی و قرآنی و حتی روایی. بشریت گامهای بزرگی به سوی عدالت برداشته است. برابری در حقوق اساسی برای همه ی انسانها گام بزرگی به سوی عدالت است. کسانی که به نام اسلام هنوز از تبعیضات دفاع و آنها را توجیه می‌کنند، در خسران و زیان به سر می‌برند. دینی که با حقوق معقول انسانی در تعارض باشد، بی‌گمان کنار نهاده می‌شود. دوستداران دین در این صورت راهی جز تجدید نظر در دیدگاه و برداشت خود از دین ندارند.